



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۵ دی ۱۴۰۰

موضوع جزئی: مسئله ۲۹ - بررسی حرمت اسماع صوت مهیج - ادله حرمت

مصادف با: ۱۲ جمادی الثانی ۱۴۴۳

بررسی کلام محقق خوبی - سه احتمال در عبارت تحریر

جلسه: ۶۴

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادامه بررسی کلام مرحوم حکیم

تتمه‌ای از مسأله ۲۹ باقی مانده و بعد یک موضوعی که به مسأله ۲۹ مربوط می‌شود را متعرض خواهیم شد. کلمات صاحب جواهر و مرحوم آقای حکیم در مورد خضوع بالقول و اسماع صوتی که موجب تهییج سامع شود، بیان شد و مورد بررسی قرار گرفت. یک اشکالی متوجه صاحب جواهر بود و اشکالی هم متوجه مرحوم آقای حکیم شد. فقط یک نکته از کلام مرحوم آقای حکیم باقی مانده و آن اینکه ایشان حرمت اسماع چنین صوتی را مستند به ارتکاز متشرعه کردند؛ ایشان در دلالت آیه «فلا تخضعن بالقول» بر حرمت، اشکال کردند و فرمودند این آیه مبین یک حکم اختصاصی برای زنان پیامبر است و شامل دیگر نساء نمی‌شود. لکن در پایان سخن، حرمت را مستند به ارتکاز متشرعه کردند.

حالا اینکه منظور از ارتکاز متشرعه چیست، ممکن است منظور مذاق متشرعه باشد، ممکن است یک امر مسلم و مفروغ عنه در بین متشرعه باشد. به هر حال اینکه آیا ارتکاز متشرعه بما هو ارتکاز متشرعه حجیت داشته باشد، این جای بحث دارد. اگر منظور از ارتکاز متشرعه یعنی آن چیزی که عند المتشرعه مرتکز است و از زمان معصوم (ع) إلى الآن به عنوان یک امر قطعی پذیرفته شده و همه متشرعه این را پذیرفته‌اند و به آن عمل کرده‌اند و مقبول نزد آنهاست، این باید یک اساس و پایه‌ای برای آن تصویر شود؛ اساس این ارتکاز یا آیات است یا روایات یا آنچه که فقها گفته‌اند. به هر حال از جهتی می‌توانیم بگوییم سخن مرحوم آقای حکیم قابل پذیرش است و از جهتی شاید نتوانیم آن را بپذیریم؛ بستگی به این دارد که منظور از ارتکاز متشرعه به درستی معلوم شود. اگر این هم پذیرفته شود، در حقیقت می‌شود یک دلیل دیگری در کنار آیه.

بررسی کلام محقق خوبی

یک مطلبی هم مرحوم آقای خوبی در این مقام فرمودند که سخن ایشان را هم ذکر کردیم. اصل مدعای مرحوم آقای خوبی مورد قبول ما هست؛ ایشان دلالت آیه «فلا تخضعن بالقول» بر حرمت چنین صوتی را پذیرفتند؛ لکن در اینکه چگونه آیه دلالت می‌کند، در یک بخشی از کلام ایشان تأملی داریم. اینکه آیه دلالت می‌کند بر حرمت اظهار صوت توسط زن برای مرد بیگانه آن هم به این ترتیب، این مورد قبول است، و اینکه این اختصاص به زنان پیامبر ندارد، این را هم پذیرفتیم. لکن وجهی که ایشان برای عدم اختصاص گفته فیه تأمل؛ ایشان برای عدم اختصاص حکم به زنان پیامبر فرمود درست است که آیه خطاب به زنان پیامبر است، لکن این آیه متکفل بیان دو مطلب است؛ یکی اینکه اگر زنان پیامبر تقوا پیشه کنند افضل از سایر زنان هستند، یعنی فضیلت زنان پیامبر نسبت به غیر آنها اگر تقوا پیشه کنند. مطلب دوم بیان کیفیت تقوا و راه‌ها و اسباب تقواست. بعد فرمود مطلب اول را با «یا نساء النبی لستن كأحد من النساء إن اتقین» بیان کرده است؛ این در حقیقت یک جمله

شرطیه است که کأن شرط آن «إن اتقین» است و جزاء آن «لستن كأحد من النساء»، یعنی شرط متأخر. مطلب دوم که راه تقوا و اسباب تقوا را بیان کرده، با «فلا تخضعن بالقول» شروع می‌شود. درست است این متفرع بر آن است، اما این مطلب دیگری است؛ متفرع بر «إن اتقین» است اما اینجا می‌گوید راه تقوا چیست؟ به این امور است. به نظر ایشان وجه عدم اختصاص عمدتاً بر این پایه استوار شده که اساساً آیه ۳۲ سوره نساء یک بار دارد به زنان پیامبر می‌گوید شما اگر تقوا پیشه کنید افضل هستید و بعد هم به طور کلی بدون اینکه به زنان پیامبر اختصاص داشته باشد، راه تقوا را بیان می‌کند و تقوا هم به این امور حاصل می‌شود.

این وجه به نظر ما برای عدم اختصاص کامل نیست. برای عدم اختصاص عمدتاً از راه «فیطمع الذی فی قلبه مرض» باید وارد شویم و الا لولا آن تعلیلی که در این آیه ذکر شده مخصوصاً در «فلا تخضعن بالقول»، مشکل است که بتوانیم این را از اختصاص به زنان پیامبر خارج کنیم. بنابراین آنچه ما با ایشان در این مقام می‌توانیم مطرح کنیم، این است که وجه عدم اختصاص این حکم - یعنی فلا تخضعن بالقول - همان تعلیلی است که بر آن تأکید کردیم و گفتیم این تعلیل است که ظهور در عدم اختصاص می‌توانیم از آن استفاده کنیم. آنچه که ایشان فرموده نمی‌تواند نفی اختصاص کند. عبارت ایشان این است که دو مطلب را این آیه بیان می‌کند؛ یکی «افضلیة نساء النبی من غیرهنّ إن اتقین، الثانی بیان کیفیتة التقوا و اسبابها»؛ بعد فرمود «فأفادة المطلب الاول بقوله یا نساء النبی لستن كأحد من النساء إن اتقین و أفادة المطلب الثانی بتفریع عدة امور بالفاء علی ذلک»، مطلب دوم یعنی کیفیت تقوا را با تفریع «ف» بر آن مطلب اول و «إن اتقین» بیان کرده است. تفریع عدة امور بالفاء بر آن مسأله و بر آن مطلب قلبی، نمی‌تواند به تنهایی عدم اختصاص را برساند. عدم اختصاص عمدتاً از همان تعلیل استفاده می‌شود و لذا این کلام هم خالی از اشکال نیست.

لذا اینکه گفته شود تفریع بر جمله قبلی مؤید اختصاص است، اصلاً اینطور نیست؛ در جلسات قبل توضیح دادم و الان هم تأکید می‌کنم که اگر آیه قبلی می‌فرماید إن اتقین لستن كأحد من النساء، یعنی ارزش و درجه شما نسبت به زنان دیگر بالاتر است، همانطور که اگر گناه کنید مشکل شما مضاعف می‌شود، بعد فلا تخضعن بالقول در حقیقت می‌خواهد متفرع کند بر آن مسأله تقوا (همین نکته‌ای که مرحوم آقای خویی گفتند) که این تفریع اساساً برای بیان کیفیت تقواست. اینجا دیگر لزومی ندارد که در ادامه آیه قبلی و اختصاص به زنان پیامبر داشته باشد؛ از تفریع لزوماً این معنا استفاده نمی‌شود.

سؤال:

استاد: اگر من به شما گفتم اگر درس بخوانی و اگر عالم شوی، مثلاً تو خیلی نسبت به بقیه متفاوت خواهی بود، پس این کارها را بکن. اینجا به شرط مربوط نیست؛ اگر درس بخوانی تو متفاوت خواهی بود، مزایای بیشتری خواهی داشت، امتیازات بیشتری خواهی داشت. حالا که اینطور است پس اینطور عمل کن. ... اگر تقوا پیشه کنید شما مثل بقیه نیستید ... اگر درس بخوانی و عالم شوی چنین جزائی بر آن مترتب می‌شود؛ بعد می‌گویم پس جدی درس بخوان. اگر اینجا برای عالم شدن مخاطب یک راه‌هایی توصیه می‌کنم، این دلیل بر اختصاص است؟ ... اقامة الصلاة، ایتاء الزکاة، قلن قولاً معروفاً ... من مثال می‌زنم که اگر آیه اینطور بگوید، این چه دلالتی بر اختصاص دارد؟ ... اول این شرط را بیان می‌کند، بعد راه عالم شدن را بیان می‌کند؛ این راه عالم شدن برای همه است. ولی با توجه به شرایطی که تو داری اگر مثلاً این کارها را بکنی طبیعتاً ارزش تو

بیشتر است؛ معنایش این نیست که برای دیگران راه‌های دیگری وجود دارد. ... فیطمع الذی فی قلبه مرض برای مریض متعارف است، نه غیرمتعارف که ممکن است حتی زنی که پوشیه دارد را ببیند طمع پیدا کند.

سه احتمال در عبارت تحریر

فتحصل مما ذکرنا کله که آنچه امام(ره) در مسأله ۲۹ تحریر فرمود اذق از عبارت عروه است؛ امام فرمود: «نعم یحرم علیها مکالمه مع الرجال بکیفیه مهیجه بترقیق القول و تلیین الکلام و تحسین الصوت فیطمع الذی فی قلبه مرض». ظاهر عبارت امام با توجه به اینکه این سه امر را با «و» به هم عطف کرده این است که مکالمه و گفتگو به کیفیتی که مهیج باشد حرام است. کیفیت مهیجه یعنی هر سه خصوصیت با هم باشد؟ هم ترقیق القول و هم تلیین الکلام و هم تحسین صوت، یعنی به نحوی که اگر یکی از اینها نباشد مهیج نیست؟ آیا امام این را می‌خواهد بگوید؟

احتمال اول

یک احتمال اینکه اینها حاکی از یک حقیقت است و عطف تفسیری است ولی بعید به نظر می‌رسد که اینها عطف تفسیری باشد؛ تلیین الکلام با تحسین الصوت فرق می‌کند، با ترقیق القول فرق می‌کند. اینکه سه امر را حاکی از یک حقیقت بدانیم و عطف اینها را عطف تفسیری بدانیم، این قابل قبول نیست. ما مجموعاً سه احتمال در این قسمت می‌توانیم بیان کنیم؛ اینکه کیفیت مهیجه را تفسیر کرده به این سه مطلب، یک احتمال این است که اینها یک مطلب است و این سه تا در حقیقت عطف تفسیری هستند، که این احتمال منتفی است.

احتمال دوم

احتمال دوم اینکه احدها منظور است؛ یعنی در حقیقت «و» به معنای «أو» است، یعنی بترقیق القول أو تلیین الکلام أو تحسین الصوت به نحو مانعة الخلو؛ نمی‌شود هیچ کدام از اینها نباشد؛ یکی از اینها باشد، کیفیت مهیجه صدق می‌کند.

سؤال:

استاد: چیزی که فعلاً می‌گویم این است که اینها تفسیر کیفیت مهیجه باشد؛ یعنی امام دارد کیفیت مهیجه را تفسیر می‌کند. کیفیت مهیج یعنی چه؟ بترقیق القول، تلیین الکلام، تحسین الصوت، اینها مهیج است؛ نه اینکه تحسین الصوت مع التهییج، اینها دو چیز نیست. نمی‌خواهد بگوید اسماع یا مکالمه مع الرجال حرام بشرطین: ۱. تحسین الصوت مع تهییج. نه، این دارد تفسیر می‌کند بکیفیه مهیجه، چطور مهیج می‌شود؟ بترقیق القول و تلیین الکلام و تحسین الصوت. مرحوم سید هم که در عروه این را بیان کرده، می‌گوید «و یحرم علیها اسماع صوت الذی فیه تهییج للسامع بتحسینه و ترقیقه». ... تهییج چگونه حاصل می‌شود؟ بالتحسین و الترقیق؛ دارد در حقیقت کیفیت حصول تهییج را می‌گوید؛ چطور می‌شود یک صدایی مهیج باشد، این دارد تهییج را معنا می‌کند. اینطور مهیج است، نه اینکه تهییج السامع یا بگوید اسماع صوت یا تحسین الصوت بشرط التهییج. اصلاً این دارد در حقیقت کیفیت تهییج را بیان می‌کند؛ تهییج چگونه محقق می‌شود؟ بتحسینه و ترقیقه. پس آنچه که در اینجا به عنوان موضوع ذکر شده که موضوع حرمت اسماع الصوت المهیج است؛ بعد سؤال می‌شود که الصوت المهیج چگونه حاصل می‌شود؟ بتحسینه و ترقیقه و تلیین، به این صورت حاصل می‌شود.

در مورد کلام امام عرض کردیم یک احتمال این است که به نحو مانعة الخلو، یعنی اینکه احدها منظور باشد. احتمال اول را نفی کردیم که عطف تفسیری بود که گفتیم منتفی است. احتمال دوم اینکه این «و» به معنای «أو» باشد، یعنی ترقیق القول أو تلین الکلام أو تحسین الصوت. هر کدام از اینها حاصل شود، تهییج محقق می‌شود.

این احتمالی است که به حسب واقع قابل قبول است، چون واقع این است که اگر در مقام تفسیر تهییج باشد، تهییج تارة به لین کلام حاصل می‌شود، آخری به رقة الکلام و ثالثة به تحسین الصوت؛ یعنی اینها می‌شوند مصادیق تهییج. تهییج لزوماً اینطور نیست که با همه این طرق حاصل شود. با هر یک از اینها به تنهایی هم حاصل می‌شود. منتهی این احتمال با ظاهر کلمه «و» سازگار نیست. ظاهر کلمه «و» این است که واو عطف است و اینها به نحو اجتماع باید مدنظر باشد. در کلام مرحوم سید هم «و» آمده است. اینکه «و» را به معنای «أو» بگیریم، شاید خیلی با ظاهر واو عاطفه سازگار نباشد.

احتمال سوم

احتمال سوم این است که اینها همه جزئی از یک کل باشند، یعنی تهییج با این سه با هم حاصل می‌شود؛ کأن یک کل و یک مرکب متشکل از سه جزء است. ترقیق القول یک جزء، تلین الکلام یک جزء و تحسین الصوت یک جزء. این هم خلاف وجدان است؛ اینکه ما بگوییم تهییج با هر سه حاصل می‌شود، بالوجدان می‌بینیم که تهییج با یکی از اینها هم ممکن است تحقق پیدا کند.

لذا در مجموع از بین این سه احتمال، احتمال دوم به نظر می‌رسد صحیح است. ما در توضیح مسأله و بیان مسأله هم وقتی که آیه را تفسیر می‌کردیم و خضوع در قول را بیان می‌کردیم، عرض کردیم که اینها مصادیق متعدد تهییج و خضوع در قول هستند؛ یعنی خضوع در قول بالاخره منجر به تهییج می‌شود؛ و تهییج مصادیق متعددی می‌تواند داشته باشد. این سه در حقیقت مصادیق تهییج هستند و تفاوت عبارت امام با مرحوم سید را هم گفتیم و دقیق تر بودن آن را هم بیان کردیم که ترقیق و تحسین در کلام سید هست اما یک نکته مهم و یک مصداق مهم و چه بسا اظهر مصادیق تهییج را مرحوم سید را نیاورده و آن هم تلین الکلام است؛ یعنی عاطفی صحبت کردن، نرم صحبت کردن، صمیمانه و مهربانانه سخن گفتن. اتفاقاً تهییج این قسم و این مصداق از آن دو قطعاً قوی تر و بیشتر است؛ به همین جهت گفتیم این عبارت امام ادق از آن عبارت به نظر می‌رسد. لذا این سه هر کدام یک مصداق هستند. البته اینکه اینها شخصی است یا نوعی است، اینکه یک کسی با تحسین الصوت این تهییج ایجاد نشود یا تلین الکلام یا ترقیق القول، اینها به حسب موارد فرق می‌کند. ممکن است یک زن جوان با یک پیرمرد هفتاد ساله عاطفی و صمیمانه و خودمان حرف بزند، لین کلام داشته باشد، واقعاً برای او مهییج نباشد.

سؤال:

استاد: می‌خواهم بگویم این طمع برای آنها نوعاً نیست ... معلوم نیست که در سخن گفتن با پیرمرد بگوییم این هم اشکال دارد. لذا نمی‌توانیم یک حکم کلی بدهیم در موارد مختلف و ظروف مختلف و اشخاص مختلف می‌تواند متفاوت باشد. علی‌ای حال این سه مصادیق تهییج هستند و سخن گفتن مهییج که طمع در قلب کسی که مریض است ایجاد می‌کند حرام است، حرمت این را پذیرفتیم.

منتهی این نکته را باید توجه کنیم که آیا سخن گفتنی که موجب تلذذ شود یا طمع ایجاد کند، چه چیزی را آیه حرام می‌کند؟ جواز سماع الصوت الاجنبية در صدر مسأله مقید شد به عدم التلذذ و الریبة؛ کسی که می‌خواهد بشنود ... این تکلیف‌ها متفاوت است.

برای مرد که می‌خواهد بشنود مسأله عدم لذت و عدم ریبه مهم است. مردی که می‌خواهد بشنود، اگر برای او شنیدن صدای معمولی بدون اینکه زن مهیج حرف بزند، سخن معمولی او اگر موجب تلذذ و ریبه باشد، شنیدن آن اشکال دارد. دومین مورد مربوط به زن بود، اسماع صوتها للاجانب؛ تکلیف مرد معلوم شد، تکلیف زن چه؟ آیا زن می‌تواند حرف بزند یا نه؟ این هم مقید کرد جواز را به عدم خوف الفتنة. سخن گفتن معمولی.

این استدراکی که کردند مربوط به سخن گفتن غیرمتعارف است؛ یعنی یک سخن گفتن معمولی نیست بلکه سخن گفتن تهییج آمیز، این را برای زن می‌گوییم. می‌گوید زن اگر مهیج حرف بزند موجب طمع می‌شود و لذا حرام است. سخن مهیج، سخن تهییج آمیز. اینکه در قلب دیگران طمع پیدا می‌شود مربوط به مرد است؛ یعنی زن به گونه‌ای حرف بزند که موجب طمع می‌شود، برای زن این سخن گفتن جایز نیست.

حالا اگر زنی بکیفیه مهیجه سخن نمی‌گوید و عادی سخن می‌گوید، اما مرد تلذذ برای او حاصل می‌شود، اینجا زن گناهی نکرده است؛ مرد گناه کرده که تلذذ برای او پیدا شده است. حالا اگر زن خوف فتنه هم ندارد، سخن می‌گوید و خوف فتنه هم ندارد یا اصلاً احتمال نمی‌دهد که تلذذ برای مرد حاصل شود، سخن گفتن عادی او اشکال ندارد هر چند ممکن است برای مرد تلذذ ایجاد شود. اما سخن گفتن با یک خصوصیتی که مهیج باشد، اینجا برای زن حرام است. وجه حرمت آن همان مسأله طمع است؛ اینجا کاری به تلذذ ندارد؛ می‌گوید این طمع ایجاد می‌شود؛ نمی‌گوید چون آنها لذت می‌برند، اگر ملاک لذت بردن بود باید اصل سخن گفتن معمولی هم زیر سؤال می‌رفت. اینها با هم فرق دارد. به ذهن نیاید که چطور اینجا می‌گوید حرام است و آنجا می‌گوید جایز است. اگر فرض کنید زنی احتمال بدهد یا یقین داشته باشد که الان که حرف می‌زند ده نفر حرف‌های او را می‌شنوند، دو نفر ممکن است بین اینها از باب لذت بخواهند گوش بدهند، این برای او حرام است که حرف بزند؟ نه. یا حتی اگر علم داشته باشد که تلذذ برای او پیدا می‌شود، ظاهر عبارات این است که حرام نیست. آن چیزی که برای او حرام است، سخن گفتن بکیفیه مهیجه؛ و در این مسأله کاری به تلذذ ندارد؛ مسأله این است که فیطمع الذی فی قلبه مرض پیش بیاید. به این دلیل سخن گفتن مهیج، لین الکلام، ترقیق القول، تحسین الصوت اگر باشد، این حرام است.

بحث جلسه آینده

مسأله‌ای که اینجا به این موضوع مرتبط است و مهم است، بحث آوازخوانی زنان است. مسأله آوازخوانی زنان مهم است که این موضوع را طی جلسات آینده بحث خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»